



روایات نابغه
ایشیتین

الن لایتسن
مانی صادق



لایتمن، آلن، ۱۹۴۸-م. P. Lighman / اینشتین: رؤیاهای یک نابغه / ترجمه، صانی صادق، ۱۳۶۳
تهران: هورمزد / ۱۳۹۳ / شابک: ۷-۰۵-۶۹۵۸-۶۰۰-۹۷۸ / اصل: ۲۰۰۲ / Einstein's dreams
اینشتین، آلبرت، ۱۸۷۹-۱۹۵۵ م. Einstein, Albert / داستان‌های آمریکایی / چاپ: ۱۳۵۴ / شابک: ۷-۰۵-۶۹۵۸-۶۰۰-۹۷۸
ردمبندی کنگره: ۱۳۹۲ ۹۹ الف / PST۵۶۸ / ردمبندی دیویی: ۱۳/۵۴ / شابک: ۷-۰۵-۶۹۵۸-۶۰۰-۹۷۸

اینشتین: رؤیاهای یک نابغه / آلن لایتمن / چاپ: ۱۳۵۴ / شابک: ۷-۰۵-۶۹۵۸-۶۰۰-۹۷۸

حروفچینی: ملیحه حجازی / مدیر هنری: گروه ریدتوپی / چاپ: ۱۳۹۲ / شمارهگان: ۳۰۰۰ / شابک: ۷-۰۵-۶۹۵۸-۶۰۰-۹۷۸

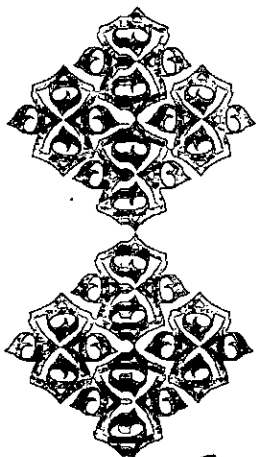
نشانی: میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی، خ لبافی نژاد غربی،
بن‌بست سیمین، پ ۲، واحد ۸. تلفن: ۶۶۴۲۱۰۲۹ و ۶۶۹۰۱۷۹۴
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات محفوظ است

www.ketab.ir

کتابی که در دستهای توست
شاخه‌ی درختی‌ست که دیروزها کسی کاشته بود
باهر کتابی که می‌خوانی
درختی بکار
تا روزی
هر شاخه‌اش کتابی باشد
در دستهایی که برای فردا کتابی خواهند کاشت



و نام این درخت را کتاب بگذار



نشر هورمزد

نشر هورمزد در حوزه و پویایی است که با هدف انتشار آثار برتر حوزه‌ی موفقیت پایه عرصه‌ی هاد و جاد و پویایی کتاب‌های حوزه‌ی موفقیت در سال‌های گذشته رویکردی بوده است.

و امروز با تکیه بر تخصص پیشین و بهره‌گیری از مترجمین خبره و جوان، نشر هورمزد در آستانه‌ی تحول عظیم قرار گرفت و بر آن شدیم تا آثار منحصر به فرد حوزه‌ی علوم شگفت‌انگیز را به زبان فارسی ترجمه و به چاپ برسانیم. مؤلف می‌دهیم، بسیاری از کتاب‌های حوزه برای اولین بار از سوی این نشر ترجمه و

در دسترس مخاطب ایرانی قرار خواهد گرفت. از این پس نشر هورمزد به عنوان ناشر حوزه‌ی موفقیت و علوم شگفت‌انگیز به کار خود ادامه خواهد داد.

کتابی که اکنون پیش روی شماست، حاصل تلاش و دست‌اندرکاران نشر در تک‌تک مراحل انتخاب کتاب، ترجمه، ویرایش، چاپ و... می‌باشد. ما در نشر هورمزد سعی خواهیم کرد راه زندگی شگفت‌انگیز، با اختیار گذاشتن تمام دانسته‌های انسان‌های شگفت‌انگیز در اختیار شما قرار دهیم. بی‌صبرانه چشم‌براه پیشنهادات و انتقادات شما هستیم.

info@hoormazd.com

پیشنهادات و انتقادات در رابطه با ویرایش کتاب:

bnashr@ymail.com



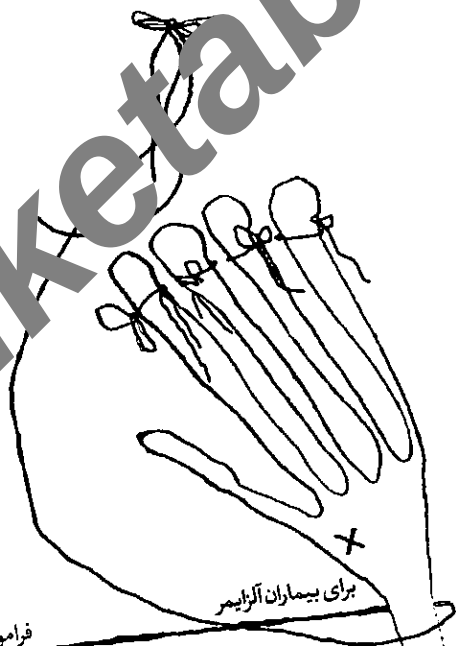
وگام بعدی هورمزد...

امروز، فیزیک هیجان است، فیزیک فلسفه است. فیزیک خدا و عالم هستی را تعریف دیگر می‌کند. است؛ از دره‌ی هیکس، تا تولد کیهانشان و اثبات خالق عظیمی که با اندیشه‌ای مطلق، وقایع عجیب را رقم زده است. امروز فیزیک خواندن، هیجان‌انگیز تر از فرو رفتن در خلسه‌ی شعری عاشقانه و یا نوشته‌ای عارفانه است و به این سبب، نشر هورمزد، با همراهی هیجان این داستان، مجموعه‌ای از شگفت‌ترین و هیجان‌انگیزترین کتاب‌های حوزه‌ی فیزیک عمومی را آماده‌ی انتشار کرده است. تیم انتخاب کتب هورمزد، با نهایت وسواس، کتاب‌هایی را گلچین کرده‌اند که هیجان فیزیک را برای مخاطب عام و خاص به تصویر می‌کشند.

نشر هورمزد در حوزه‌ی علوم شگفت‌انگیز منتشر می‌کند:
 ذهن و کیهان / بیگ‌بنگ / قبل از بیگ‌بنگ / لایه‌ی جهان / روح جهان / چرا نمی‌توان خدا را کنار گذاشت / کوانتوم، فلسفه و خدا / تنوری سمور / زنوم اسرائیل / چرخه‌های زمان / افسانه‌ی ماده / ذهن خالق / صفر (بیوگرافی یک ایده‌ی خطرناک) / خدا نمرده است / اثر انگشت کیهان / خدا و فیزیک جدید / سه‌دقیقه‌ی اول / سه‌دقیقه‌ی آخر / جهان طراحی شده / خدا و استقن هاو کینگ / آیا علم منکر وجود خدا می‌شود؟ / رمز گشایی جهان / درباره‌ی زمان / انقلاب ناتمام اینشتین و...



www.ketab.ir



برای بیماران آلزایمر

فراموشی، گاهی نعمت است / و گاهی رنج
رنج خوابِ یاد / دردِ ذهن لبریز از خاطره



فهرست

۱۳	 سخن ناشر
۱۹	 دفتر کار اشتیر زمان؛ شش وده دقیقه
۲۳	 وقتی زمان بسته نگه داشته شود
۲۷	 لیز خوردن از زمان پیش به زمان گذشته
۳۱	 زمان و گوناگونی سرعت
۳۵	 زمان مکانیکی و زمان فیزیکی
۳۹	 اگر سرعت زمان در مکان های مختلف متفاوت باشد
۴۳	 اگر زمان مطلق باشد
۴۷	 جهانی که در آن علت و معلول نامنظم اند
۵۵	 میان پرده
۵۹	 اگر پایان زمان مشخص باشد
۶۳	 شهر هزارتکه
۷۱	 اگر زمان متوقف شود
۷۵	 جهان بدون زمان
۷۹	 جهان بدون حافظه
۸۱	 اگر زمان بی نظم باشد
۸۷	 اگر حرکت از زمان پیشی بگیرد
۹۱	 میان پرده
۹۵	 اگر زمان به عقب بازگردد

اگر زندگی فقط یک روز باشد	۹۹
جهانی که در آن زمان حسی هست	۱۰۳
اگر زندگی ابدی می بود	۱۰۷
جهانی که در آن زمان کمیت نیست، کیفیت است	۱۱۱
جهانی بدون آینده	۱۱۳
اگر کالبد زمان دردست ما بود	۱۱۷
و نه ای زمان بایستد: زمان منقطع	۱۲۱
میان پرده	۱۲۵
اگر زمان پدیدمان محلی باشد	۱۲۷
اگر آید و از من معین باشد	۱۳۱
جهانی که در آن چیزی بدیل های بی شماری دارد	۱۳۵
جهانی با گذشته ای غیر	۱۳۹
اگر زمان یک پرنده بود	۱۴۳
سخن آخر: اینشتین رأس ساعت است و چه از دقیقه	۱۴۷

سخن ناشر

از زندگی با دانه باشد و تو و همه‌ی اتفاقات زندگی تکرار شوید (بسان مورچه‌ای که در لبه‌ی چلچراغی بچرخد و هرگز نداند دوباره به نقطه‌ی آغاز رسیده است!) اگر اتفاق بارها و بارها تکرار شود؛ و درست هر بار مثل بار پیش، آیا باز هم می‌توانی یک مثل همیشه تازگی خواهد داشت؟

اگر در سفر زندگی، یخچولایی خورد و از آینده سقوط کنی و به ته دره‌ای در دوردست‌های گذشته پیش‌از قرار آمدن دوباره آینده‌ای را شروع کنی که از پیش زیسته‌ای، چگونه آغاز خواهد کرد؟ آیا از هر قدمی که برمی‌داری نمی‌هراسی؟ هر قدم که در آینده‌ی تو تأثیر گذار است

اگر در یک زمان سرنوشت‌هایی متفاوت برایت می‌بارد؛ یعنی بی‌نهایت عالم در زمان وجود داشته باشد و تو در هر عالمی به گونه‌ای زندگی کنی؛ و آن هم در یک زمان! هر عالم با سرنوشتی خاص خود و توانهای خاصیت در همان زمان باشی!

اگر به تو بگویند زمان در ارتفاعات کندتر می‌گذرد، آن وقت برای اینکه به پیری ات کندتر شود، تاقله‌ی هیمالایا می‌روی!

یا اگر بدانی درست در چه سالی، چه روزی، چه ساعتی، چه دقیقه‌ای و حتی چه ثانیه‌ای دنیا به پایان می‌رسد! و اگر آن روز دیر نباشد... چه کارهایی

انجام خواهی داد؟ هیچ به این موضوع فکر کرده بودی؟

و تصور کن ناگهان وسط خیابان، زمان بایستد و تو همچنان که یک پایت را برای برداشتن گام بعدی از زمین بلند کرده‌ای و دستت در دست محبوبیت است، ناگاه مثل یک مجسمه با زمان قفل شوی! هیجان‌انگیز نیست؟

وای که اگر همین اتفاق جور دیگری بیفتد! اینکه دوباره برای لحظاتی زمان رکت کند و باز ایستد! و تو در گامی دگria نگاهی دگر قفل شوی!!

اگر زمان به عقب بازگردد چه؟ مثلاً پیرزی که سال‌های پایانی عمرش را می‌گذراند، میان به جوانی برسد و شاید در کودکی بمیرد!

اگر بی‌حفظه‌ای چه؟ یعنی هیچ چیز برایت آشنا نباشد و مجبور باشی گام‌هایی را که در روزیادداشت کنی و نقشه‌اش را تهیه کنی تا بتوانی به خانه بازگویی! پس در هر زمان، هر کسی برایت درست در همان زمان وجود داشته باشد!

نزدیک بود اصل ماجرا را فراموش کنی. زندگی جاودانه. اگر زندگی ابدی باشد چه؟ اگر داستانی به نام مرگ طبیعی وجود ندارد، چرا نداشته باشد، آیا آن‌گاه میلیون‌ها سال زندگی خواهی کرد یا هر لحظه با آرزوی مرگ سپری می‌کنی؟ و بالاخره در روزی بهاری، جلوی بی‌نهایت خوبان و نندگان، بسان ویرجینیا ولف، دل به دریا می‌زنی؛ به دریا می‌زنی و برگ بر دشت خواهی گرفت؟

بالعکس، اگر دنیا فقط یک روز باشد چه؟ آن روز را چگونه خواهی گذراند؟ آیا هر لحظه خواهی دوید تا از چیزی عقب نیفتی یا گوشه‌ای لثم خواهی داد و منتظر مرگ خواهی نشست؟

اصلاً اگر کلید زمان دست تو بود چه؟ اگر هر لحظه‌ای که می‌خواستی

می توانستی زمان را متوقف کنی یا برشتابش بیفزایی! شاید در این لحظه از سرخوشی هورایی بکشی و بگویی چه شود! اما آیا آن وقت می توانستی لذت زندگی را بچشی!

اگر از آینده باخبر بودیم. آیا زمان ارزش خود را از دست نمی داد و هدف نهایی داشت؟ آیا برای چیزی حاضریه مبارزه بودیم؟

ردیفات آخر، من نیز همراه لایتمن هیجان زده ام تا گزینه ای شگفت را مقابلت بدارم! به خود مسلط باش؛ باور کن این فقط فرضی محال است! اگر زمان پرنده بوده چه؟ - مری بگو. چه می کردی؟ آیا در هردشت، در هر کوه، کنار هر نهر، روی شاخه هر درخت دنبالش می دویدی؟ آیا وسوسه ی گرفتنش حتی یک لحظه را از دست می دادی؟ نگو که چنین نیست؛ باور نمی کنم!

در بعد از ظهر یکی از روزهای تعطیلات امروز شروع به خواندن کتاب رؤیاهای یک نابغه کردم. در صفحات اول کتاب یک گیج شده بودم. انگار در هاله ای از زمان گم شده باشم. نوشته ای عجیب با رتم و سبکی مسحورکننده و درهم، با موضوع زمان، و شخصیت هایی که با اینشتین در تجربه های زمان در هم گره می خوردند.

لایتمن از همان ابتدا و بدون مقدمه خواننده را با مردی بی رحم و با موهای ژولیده و دستانی پراک کاغذهای پاره پوره که زمان از آن هادی چکد و به رو می کند؛ مات و مبهوت می مانی و با هندسه ی عجیب مردی روبه روی می شوی که نامش اینشتین است؛ اینشتین با چشمانی پف کرده که بار هزار مروری لحظه را به دوش می کشد، مقابلت ایستاده و درباره ی زمان داستان می بافت!

آری، درباره ی زمان! زمان!

«از گذر طاق داری در دوردست، ساعتی شش بار می نوازد و سپس باز می ایستد. مرد جوان روی میز تحریرش ولو شده. پس از پشت سر گذراندن آشوبی دیگر، سحرگاه به دفتر کارش رسیده است. موهایش ژولیده و شلواری بیش از حد گشاد به پا کرده. در دستش بیست صفحه‌ی مجال شده از نظریه‌ی جدیدش در باب زمان است که می‌خواهد امروز به دفتر مجله‌ی آلمانی فیزیک بفرستد.»

شاید من هم مانند خیل عظیمی از انسان‌هایی که هیچ‌گاه به مقوله‌ی زمان بیندیشیده بودم، تا همین چندگاه پیش فکر می‌کردم این موضوع چقدر بی‌اهمیت است! ولی این چنین نبود... من امروز بیشتر از هرگاه دیگر دوست دارم به این زمان بمانم.

در آغاز کتاب، لایمن با عادی قلم و خیال خود، قهرمان داستان، آلبرت اینشتین، را در لحظات صبح می‌کند که خسته و کلافه، در حالی که سونات مهتاب بتهوون را با خود می‌کند، منتظر است تا لحظاتی دیگر مقاله‌ی «تئوری زمان» - کشف حیات بیست و یکمین قرن - را به ماشین‌نویس بدهد. ساعت شش و شش دقیقه است. «کارمند جوان هنوز روی صندلی‌اش ولو شده و سرش را روی میز گذاشته است. طپش کند ماه گذشته، از اواسط آوریل، رؤیاهای زیادی راجع به زمان دیده است. رؤیاهای از تحقیقش نشأت گرفته‌اند و چنان او را از پا درآورده و کلافه کرده‌اند که گاهی نمی‌تواند بگوید خواب است یا بیدار. ولی خواب دیگر تمام شده است.»

و گاهی نمی‌گذرد که در فصلی دیگر از سفر، خواننده را در کنار اقیانوس غرق در رؤیای زمان می‌کند. زمان به عقب برمی‌گردد؛ هرآنچه اینشتین در این زمان می‌اندیشید؛ هر خوابی که در مورد زمان دیده بود؛ همه‌ی لحظه‌های غم و شادی، همه‌ی لحظه‌های عشق و هدف، همه‌ی لحظه‌های بی‌هودگی و عبث،

همه‌ی زمان! و دوباره در «حال» غوطه‌ور می‌شود؛ و دوباره «دیروز» می‌میرد... و دوباره «آینده» می‌رسد و «حال» در هاله‌ی زمان محو می‌شود... و دوباره زمان تغییر می‌کند، همه چیز برعکس می‌شود؛ منطق و بی‌منطقی درست مثل زمان و بی‌زمانی در هم آمیخته می‌شوند. مرد جوانه تا مرز جنون پیش می‌رود و بالاخره در یکی از همین لحظه‌های «زمان» متولد می‌شود.

اینستین دست‌نوشته‌هایش را به او (ماشین‌نویس) می‌دهد، همان نظریه‌ی نسبیت را. شش دقیقه از نه گذشته است. سمت میزش می‌رود، به انبوه پرند ه‌های آسمان می‌اندازد، به طرف قفسه‌ی کتاب می‌رود و یکی از دفترچه‌های یادداشت را برمی‌دارد. کنار پنجره برمی‌گردد. هوا نسبت به آخر ژوئن خیلی صاف است. کوه‌های سفید و آبی رشته‌کوه آلپ از پشت آپارتمانی دیده می‌شوند. در تراسه‌ی کوچک سیاهی از پرند ه‌ای در آسمان به چشم می‌خورد که حلقه‌های آبی را به آن جاد می‌کند.

اینستین پشت میزش برمی‌گردد، اما سعی نشیند و باز کنار پنجره می‌رود. احساس تهی بودن می‌کند. هیچ اشتیاقی برای بررسی اختراعات یا صحبت با بسویا فکر کردن به فیزیک ندارد. احساس پهن بودن می‌کند و بی‌هیچ علاقه به آن نقطه‌ی کوچک و رشته‌کوه آلپ چشم می‌دوزد.

و خلاصه، رؤیاهای یک نابغه کتابی است که باید خوانده شود. بخوبید و از آن مانند یک روز تعطیل لذت ببرید؛ البته همراه با فنجانی قهوه‌ی تلخ
فرشاد اخترشناس / ۹۳